

## فدرالیزم مقدمه ایست برای تجزیه کشور!

**مقدمه:** اولاً از پورتال ملی افغان جرمن آن لاین سپاسگزارم که با نشر اعلامیه عاجل خوانندگان خود را در صدر اخبار و اطلاعات یک جلسه مرموز در برلین قرارداد و همزمان با نشر اعلامیه ، افغانهای وطن دوست و با احساس بطور انفرادی و نیز کلکتیوی نامی ها و ابلاغیه ها و نظریات خوب و سازنده و کوبنده خود را به پورتال فرستادند و در هریکی به آدرس جاتب افغانی این جلسه ، سخنان بسیار وطن پرستانه ابراز شده است که میتواند چون مشتی دندان شکن بردهن این جنایتکاران به حساب آید.

از میان آن همه مقالات خوب، آنچه واقعاً بدلم چنگ زد، مقاله محکم و استوار جناب عارف عباسی است که از عمق وطن پرستی و حب وطن خواهی در مورد جلسه دشمنان افغانستان در برلین نوشته است . من از سطر سطر و از کلمه کلمه آن که ظنین عشق به میهن عزیز ما افغانستان بگوش می آید، بسیار لذت بردم. بدون مبالغه این مقاله چون شیپور صبحگاهان، وجدان روشنفکران افغان را بیدار خواهد ساخت، زیرا این مقاله زیبا و پر قوت فراخوانی است برای اتحاد و همبستگی ملی بخصوص اتحاد روشنفکران وطن ، بخاطر نجات کشور از چنگ مشتی جنایتکار اهریمن صفت که هر روز در یک ائتلاف نامقدس گرد هم می آیند و برای نابودی وطن طرح و برنامه می ریزند. امیدوارم این فریاد هموطن ما که درد مشترک همه وطن پرستان است ، اثر خود را آنطور که آرزوی نویسنده است بجا بگذارد و منتج به یک تشکل وسیع روشنفکران کشور گردد!!

### متن مقاله:

ایجاد دفتر طالبان در کشور قطر، زنگ خطری است برای جنایتکاران بر سر اقتدار ائتلاف شمال که در حقیقت شمارش معکوس مرگ خود را می‌شوند و بنابراین برای نجات خود دست به هر خس و خاشاکی دراز میکند تا مگر چند روز دیگر هم بر حیات طفیلی و خفت بار خویش بیفزایند. در میان جنایتکاران ائتلاف به اصطلاح ملی(؟)، آنکه دشت لیلی را در شیرغان بخون طالبان رنگین کرده، همانا رشید دوستم است، هر چند که محقق و عطانور دست کمی از دوستم ندارند. واضح است که طالبان اولین کاری که در افغانستان بخواهند بکنند، گرفتن انتقام خون هشت هزار طالب از رهبران ائتلاف شمال خواهد بود ، و آنهای که این دستور را داده اند کسانی اند که تا هنوز در مقامات عالی رتبه دولت قرار دارند و هنوز هم مثل کنه خون ملت و مردم منطقه خود رامی مکنند.

این جانیان معلوم الحال برای نجات خود، از هیچ عمل ننگین بشمول تجزیه کشور دریغ نمیکنند و از همین خاطر با صرف پول های باد آورده برخی از کانگرس مین های امریکائی را اجیر کرده اند تا بوسیله آنها اگر ممکن باشد اول نظام سیاسی را در کشور از نظام ریاستی که در شرایط افغانستان بهترین نظام سیاسی پنداشته میشود، به قدرالی تغییر دهند و بعد خودشان را بر شانه های ملت مظلوم خود تحمیل کنند و یک بار دیگر دمار از روزگار پشتونها در شمال بکشند.

باید خاطر نشان کرد که این اولین تلاش برای تجزیه افغانستان نیست و آخرین هم نخواهد بود. در ۲۰ سال اخیر چندین بار از سوی چند تن از اعضای مهم ائتلاف شمال بشمول رشید دوستم، ربانی و احمدشاه مسعود و برخی حلقات دیگر بشمول پاکستان مطرح شده است ولی دولت امریکا همواره آن طرح ها را رد نموده و نگذاشته که به تمامیت ارضی افغانستان صدمه برسد و طراحان به این نیت و ارزوی خود برسند.

اگر بخاطر داشته باشیم، همزمان با طرح تسوید قانون اساسی جدید افغانستان ، شیپور فدرالیزم از طریق مطبوعات برون مرزی افغانها در امریکابه نوا درآمد و برخی بنابر طرز دید شخصی یا گروهی از آن حمایت کردند و بعضی بنابر مصلحت های ملی و تحلیل های علمی به صف مخالفین آن قرار گرفتند و تحقق آن را در اوضاع و احوال کنونی برای افغانستان نا درست و دور از صواب تشخیص دادند و عکس العمل نشان دادند. اینجانب با نگارش مقاله یی در صف مخالفین این طرح قرار گرفتم. بخشی از آن نوشته ام چنین است:

پس از تجاوز شوروی بر افغانستان و بعد از آنکه جنبش مقاومت بر ضد تجاوز شوروی به اوج خود رسید، زمزمه های تقسیم افغانستان به دو بخش ( افغانستان شمالی و افغانستان جنوبی) از طرف برخی از حلقات حزب دموکراتیک خلق که بقای خود را در کابل در خطر میدیدند در نیمه دهه ۸۰ نیز شنیده میشد و برای این منظور بخشی از اپارات دستگاه صدارت به شهر مزار شریف انتقال گردید و یکی از معاونین صدارت غرض تنظیم و سازماندهی یک چنین منظوری به بلخ گسیل شد، اما تغییر رهبری در اتحاد شوروی که تغییر رهبری در افغانستان را نیز بدنبال داشت و دکتور نجیب الله

را روی کار آورد، مانع تحقق چنین طرز دید ویرآوردی گردید. پس از سقوط دکتور نجیب الله و تبارز جنرال دوستم در رأس جنبش ملی شمال، یک بار دیگر این اندیشه تقویت یافت و نسیم این اندیشه با افراشتن شعاری در دروازه جنوبی تونل سالنگ که: «به خراسان خوش آمدید!» وزیدن گرفت. در ۱۹۹۴ هنگامی که سروکله طالبان در پشت دروازه های کابل دیده شد، جنرال دوستم اخطار داد که در صورت پیشروی طالبان بسوی شمال هندوکش، او جدائی شمال را از جنوب اعلان خواهد نمود. این مصادف به زمانی بود که جنرال عبدالرشید دوستم دولتی در درون دولت ربانی ایجاد کرده بود و پول چاپ میکرد و آن پولها در چلند افتاده بود. دوستم ضمن سفرهایی به امریکا، مقامات امریکائی را در جریان گذاشته بود که قصد دارد بخش شمالی هندوکش را از پیکر افغانستان جدا اعلان کند، ولی جواب رد شنیده بود که امریکا از تمامیت ارضی افغانستان حمایت میکند. این مطلب در روزنامه های معتبر استرالیا در همان وقت نیز بچاپ رسید.

در سپتامبر سال ۱۹۹۴ در روزنامه پر تیراژ «ایزویستی» در مسکو از قول اداره استخبارات خارجی روسیه مطلبی پیرامون تجزیه افغانستان و الحاق بخش شمالی آن به تاجکستان از جانب ربانی به نشر رسید که سر و صدای بسیاری را در مطبوعات روسی بلند کرد، علاوه موضوع در سرویس جام جهان نمای رادیو بی بی سی نیز انعکاس یافت، و سرانجام ربانی مجبور شد از اظهار چنین نظری انکار کند. مگر تحقیقات بروس ریچاردسن نشان میدهد که این خبر واقعیت داشته است و نامبرده از قول جنرال لیاخوفسکی مولف کتاب "تراژیدی و شهامت افغان" (که به زبان انگلیسی ترجمه شده و شامل ۸۰۰ صفحه و ۳۴۰ تصویر از جنگ شوروی در افغانستان است) و در صفحات ۶۳۰ تا ۶۷۴ آن کتاب تمام نامه های خصوصی و قراردادهای رسمی احمدشاه مسعود با اولیای امور شوروی درج است... مینویسد که: "احمدشاه مسعود پلان تجزیه افغانستان را از ابتدا روی دست داشت. تا کشور "تاجکستان بزرگ" را تحت زعامت خود تاسیس کند." (آئینه افغانستان، شماره ۱۰۰، ص ۱۶)

پس از سقوط طالبان با قوت امریکا، و برسر قدرت آمدن ائتلاف شمال، اینک بار دیگر دشمنان وحدت ملی و تمامیت ارضی افغانستان میخواهند نیت خود را به بهانه پیاده کردن نظام فدرالی در کشور، تحقق بخشند. کشوری که با گذشت ده سال پس از سقوط طالبان، با وجود نیروهای امریکا و قوای بین المللی ناتو تا هنوز فاقد امنیت سراسری و یک دولت مقتدر مرکزی است و در هر گوشه آن جنگ سالاران محلی چون سلطان مطلق العنان حکومت میکنند و با قوتهای تنظیمی تحت فرمان خویش مانع تحقق امنیت برای بازسازی کشور و حتی خطر برای جان و مال و زندگی مردم و موسسات کمک رسانی بین المللی میگردد، ادعای فدرالیسم به معنی فرار از مرکز و ایجاد حکومت های ملوک الطوائفی در تحت سلطه همان جنگ سالاران مسلط بر سرنوشت مردم محل است.

بدون شبهه نظام فدرالی برای جوامعی که به بلوغ سیاسی رسیده اند و از سطح بلند شعور اجتماعی برخوردارند، نظامی دموکراتیک و دلخواه است، مانند جوامع امریکا، آلمان و سوئیس، اما افغانستان، نه امریکا و نه آلمان و نه سوئیس. در کدام یک از این کشورها، رئیس جمهور آن معاون یا معاونین (در آن زمان کرسی هفت معاون داشت) خود را بجای شایستگی مسلکی و کاری، از روی انتساب خود به یکی از اقوام ولو بیسوادترین و فاسدترین هم باشد، به چنین مقامی انتخاب میکند؟ در کدامیک از این کشورها رئیس جمهور حق ندارد، معاون یا وزیر نامطلوب و بی کفایت خود را از کرسی کنار بزند و بجای آن شخص با کفایت دیگری را نصب نماید؟ در کدامیک از این کشورها، یک فرمانده جنگجوی هم والی و هم جنرال نظامی است و از خود اردوی شخصی دارد که به اتکای آن، حاضر نیست از عواید گمرکی و نقض حقوق اقلیت های قومی زیر سلطه خود به دولت مرکزی جواب بدهد؟ در کدامیک از این کشورها، اردوی ملی متشکل از ملیشه های قومی است؟ این ناپسامانیا و بی نظمی ها فقط در کشور جنگ زده ما افغانستان و در میان مردم بی سواد و نا آگاه از حقوق خود و شهروندان خود که فقر و مرض و تفنگسالاری در آن بیداد میکند، سراغ میشود و بس.

پس در کشور و جامعه ای که بجز خود با هیچ کشور و جامعه دیگر شباهت ندارد، پیاده کردن نسخه نظام های بسیار تکامل یافته و پیشرفته یک کار ناشیانه و ماجراجویانه است و بسیار امکان دارد که این قدح بشکند و افغانستان عزیز دچار تجزیه و جنگ های دوباره گردد. اکنون هم پافشاری برای برقراری نظام فدرالی در افغانستان خیلی پیش از وقت به نظر می آید و پیاده کردن آن در افغانستان که اقوام بسیاری با ادعاهای فراوان از موقعیت سیاسی و اجتماعی و نظامی گرفته تا اقلیت و اکثریت، بر مشکلات عدیده این کشور جنگ زده و تا هنوز در حال جنگ می افزاید و بجای رفاهیت، مصیبت ببار خواهد آورد، و حتی در شرایط پادرمیانی سازمان ملل، آن را دچار تجزیه و به سرنوشت یوگوسلاوی گرفتار خواهد کرد.

با توجه به بافت قومی و زیست بومی جامعه ما، فدرالیسم به معنی تقسیم رسمی کشور از روی قوم و لسان و کشیدن هویت های کاذب ملی است. فدرالیسم به معنی رسمیت دادن و تعمیم بخشیدن به تبعیضات نژادی، لسانی و فرهنگی میان مردم بر حسب پیوند های قومی است. فدرالیسم به معنی رهبر تراشیدن از میان مرتجع ترین احزاب و خون ریزترین افراد برای مردم مناطق مختلف کشور است. فدرالیسم به معنی به عقب راندن نیروهای روشنفکر ترقی پسند است که برای استقرار یک نظام سکولار و غیر مذهبی و غیر قومی، مبتنی بر برابری و برادری مردم کشور،

تلاش میکند. هر نوع تلاش بر ای تعریف حاکمیت ملی بر حسب قومیت ، به بهانه حل مسئله ملی ، تلاش خاینانه است که به یک فاجعه ملی منجر می شود و بنا گزیر کل مردم را به کام خود میکشد. ابعاد فاجعه ای که تحقق این افق ارتجاعی قوم پرستانه میتواند در کشور ما ایجاد کند، چنان عظیم خواهد بود که رویدادهای یوگوسلاویا در قیاس با آن رنگ می بازد . و در یک کلام طرح فدرالیسم، زمینه ساز یک کشمکش خونبار و طولانی در سطح کل کشور است ، که طراحان اصلی پشت پرده از آن سود خواهند برد، نه مردم افغانستان.

ترکیب اجتماعی اهالی ولایات در کشور چنانست که هیچ ولایتی مرکب از یک یا دو قوم نیست بلکه در هر ولایتی اقوام مختلفی زندگی میکنند که یکی از اقوام در اکثریت است و اقوام دیگر در اقلیت قرار دارند. آیا در صورت فدرالیسم در کشوری که مناسبات عشیره ئی و قوم گرایی هنوز در صدر مسایل دیگر قرار دارد، احتمال این خطر وجود ندارد که اقلیت های قومی مورد بی عدالتی قوم مسلط بر ایالت قرار بگیرد و نفاضت های قومی نه تنها در یک ایالت ، بلکه در سایر ایالات نیز شیوع یابد؟ هیچ تضمینی وجود ندارد که با پیاده کردن نظام فدرالی ، آتش مناقشات قومی و جنگ های قدرت طلبی و لسانی و مذهبی ، یک بار دیگر در میان مردم افغانستان شعله ور نمیشود و اوضاع را بدتر از وضع موجود نمی کند؟ هیچیک از اقوام مسکون در افغانستان در صورت تحقق فدرالیسم برنده نخواهد بود، و در بهترین حالت آن اقوام ترک زبان که در شمال کشور در مجاورت هم قرار دارند و از لحاظ منابع طبیعی غنی تراند، اگر از مداخله ازبکستان در امان بمانند باز هم احتمال نقض حقوق اقلیت های قومی تاجیک، پشتون و هزاره مسکون در آن ایالت مورد تخطی و اجحاف قرار خواهد گرفت.

سوال این است که چرا شعار فدرالیسم در کشورهای همسایه ما که دارای ثبات سیاسی قوی تر و مردم آنها از سطح بلندتر شعور اجتماعی برخوردارند، مطرح نمی شود، ولی در افغانستان نا امن و بی ثبات قبل از تحکیم پایه های دولت مرکزی ، در میان مردم ناگاه وبی سواد تا دندان مسلح، مطرح میگردد؟ علت این است که روسها از منتهای قبل برخی از گروه های هوادار خود را تشویق به طرح فدرالیسم در افغانستان (به بهانه حل مسئله ملی ، که در خود آن کشور ناکام گردیده بود) نمودند و از آن پس افرادی منسوب به جریانهای سیاسی ، نغمه فدرالیسم را سردادند و در عین حال پشتونها را به عنوان قوم ستمگردد حق سایر اقوام نشانده رفتند. تا آنجا که پس از سقوط دولت نجیب الله در ۱۹۹۲ ، متأسفانه در ولایات فاریاب و جوزجان و بلخ و کندز و بغلان گروه های افراطی مسلط در شمال، بر محلات مسکونی پشتونها، حملات مسلحانه کردند و خانه و کاشانه شان را غارت نمودند و به آتش کشیدند.

بدبختانه پس از سقوط طالبان، مجدداً اقوام پشتون در مناطق تحت سلطه ائتلاف شمال بیشتر از گذشته مورد تبعیض و آزار نیروهای مسلح قرار گرفتند، تا آنجایی که ده ها هزار خانواده پشتون از مسکن و ماوای خود در ولایات شمال و شمال غرب با از دست دادن مایملک خود بزور مجبور به کوچیدن به مناطق جنوب هندوکش در ولایات قندهار و هلمند و جلال آباد و پیشاور شده اند. و تا هنوز در کمپ های آوارگان افغان واقع در سپین بولدک و جلال آباد در شرایط بسیار بدی زندگی میکنند. با آنکه سازمان های نظارت بر حقوق بشر بارها تبعیض علیه اقلیت های قومی را در مناطق شمال و شمال غرب کشور محکوم کرد، اما وضع در آن مناطق بهبودی نیافته است. (bbc ۵ می)

لخضر ابراهیمی نماینده ختص سازمان ملل در امور افغانستان، روز ششم می ۲۰۰۳ در شورای امنیت با نگرانی اعمال خشونت و تبعیض علیه اقلیت های قومی در شمال غرب را محکوم نمود و از تشدید نا امنی و اعدام های بدون محاکمه، تجاوز بر حقوق اقلیتهای قومی، تجاوز جنسی و تداوم ارباب روزنامه نگاران در افغانستان، ابراز نگرانی کرد و از شورای امنیت خواست تا برای تطبیق برنامه های بازسازی و اصلاحات در مسایل امنیتی توجه بیشتر نماید. (بی بی سی، ۷ می ۲۰۰۳)

با توجه به تشدید نا امنی و نشانه های تمرد برخی از والیان در برابر دولت مرکزی آیا بهتر نیست بجای شعار فدرالیسم ، در جهت نابودی فساد اداری و جلوگیری از اختلاس دارائی بانکها و قاچاق مواد مخدر و سپردن کار به اهل آن و تأمین عدالت که نقش عظیمی در تحکیم و استقرار صلح و امنیت در کشور دارد، تلاش صورت گیرد؟ فقط در اینصورت است که میتوان وحدت ملی و برادری همه خلق های کشور را با سپردن کار به اهل آن ، تأمین کرد.

پایان